به مناسبت ۲۵ محرم سالروز شهادت امام سیدالساجدین(ع)

روش‌های خوب زیستن از نظر امام سجاد(ع)

■عقیل محمدخانی

خوب زیستن هنر انسان‌هایی است که دارای عقل کاری و کارآمد هستند. اگر کسی بخواهد خوب زیست کند باید خوب و بد را بشناسد و با چراغ عقل در میان خوب و بد زندگی بگردد و خوب‌ها بلکه خوب‌ترین‌ها را برگزینند و آنها را به کار گیرد. اما اینکه خوب‌ترین‌ها چیست، برای توده مردم سخت و دشوار است. پیشوایان دین مصادیق خوبترین را بیان کرده‌اند تا کار بر مردم آسان شود. نویسنده در این مطلب با مراجعه به سخنان امام سجاد(ع) برخی شیوه‌های خوب زیستن را تبیین کرده است.

***

وحی و عقل

درباره نسبت عقل و وحی بسیار گفته و نوشته‌اند. البته باید توجه کرد که براساس آموزه‌های وحیانی اسلام، عقل چراغ است و بی‌گمان چراغ تنها نشان می‌دهد که چه چیزی در برابر انسان است، اما اینکه چه چیز خوب و بد است، این را فطرت درک می‌کند که آینه الهامات الهی است. البته از آنجا که عقل انسانی و فطرت الهی گاهی با گناه و خطا دفن شده و یا زنگار می‌گیرد نمی‌تواند خوب بتابد. پس با این چراغ‌های کم نور عقل و فطرت دفن شده قلب نمی‌توان راه را به درستی در میان فتنه‌ها و شبهات یافت. اینجاست که وحی به عنوان حقیقت‌یاب و حقیقت‌گو ظاهر می‌شود و اهل وحی هستند که مصادیق را معلوم و مشخص می‌کنند.

از این رو بی‌کتاب و عترت (نه سنت) نمی‌توان حقیقت را دریافت و به کمال رسید. پیامبر(ص) موفقیت انسان و تنها راه رسیدن وی به بهشت و نوشیدن از کوثر الهی را تنها همراهی قرآن و عترت(ع) دانسته و در حدیث ثقلین بر این مطلب تاکید کرده است. امام سجاد(ع) نیز می‌فرماید: به وسیله عقل ناقص و نظریه‌های باطل و قیاس‌های فاسد و بی‌اساس نمی‌توان به دین خدا دست یافت؛ تنها وسیله رسیدن به دین واقعی، تسلیم محض می‌باشد؛ پس هر کس تسلیم ما اهل بیت باشد (از هر انحرافی) در امان است و هر که به وسیله ما هدایت یابد خوشبخت خواهد بود و شخصی که با قیاس و نظریات شخصی خود بخواهد دین را دریابد، هلاک می‌شود. (مستدرک‌الوسائل؛ ج ۱۷، ص ۲۶۲، ح ۲۵)

البته این بدان معنا نیست که ما در آیات قرآن تامل و تدبر نکنیم؛ چرا که آن حضرت خود می‌فرماید: آیات القرآن خزائن العلم، کلما فتحت خزانه، فینبغی لک ان تنظر ما فیها؛ آیه‌های قرآن، هر کدام آن، خزینه علوم (خداوند) است، هر گاه خزینه‌ای باز می‌شود شایسته است که خوب در آن بنگری. (مستدرک‌الوسائل؛ ج ۴، ص ۲۳۸، ح ۳)

اما برای اینکه حقیقت تبیین شود و مصادیق آن دانسته شود باید به در خانه اهل بیت(ع) رفت و از آنان راهنمایی گرفت بلکه حتی به حبل الهی که در دستان ایشان است آویخت.

بندگی و تقوا

اصول زندگی از نظر اسلام و پیشوایان، بندگی و عبودیت خداوند است. امام سجاد(ع) به عنوان وارث پیامبران و آموزه‌های آنان، همان اصلی را بارها تکرار می‌کند که همه پیامبران به آن دعوت می‌کردند. بنابراین، بهترین شیوه زیستن، بندگی است که در قالب تقوای الهی خود را نشان می‌دهد و ملاک کرامت انسانی است. (حجرات، آیه ۱۳) امام می‌فرماید که برترین افراد در دنیا، سخاوتمندان و در آخرت اهل تقوا هستند. ایشان می‌فرماید: سادة الناس فی الدنیا الاسخیاء، و سادة الناس فی الاخرة الاتقیاء در این دنیا سرور مردم، سخاوتمندان هستند؛ و در قیامت سید و سرور مردم، پرهیزکاران خواهند بود. (مشکاة الانوار، ص ۲۳۲، س ۲۰، بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۵۰، ح ۷۷)

حق‌مداری و ظلم‌ستیزی

خوب زیستن در حق‌مداری و مبارزه با باطل در همه اشکال و اقسام آن از جمله ظلم و بی‌عدالتی است. امام باقر(ع) فرمود: پدرم - امام سجاد(ع) - در لحظات آخر عمر، مرا به سینه‌اش چسبانید و فرمود: فرزندم! تو را وصیت می‌کنم به آنچه پدرم - امام حسین(ع) - هنگام شهادت به آن وصیت کرد و فرمود: پدرش به آن سفارش کرده است: «یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله؛ ای فرزندم، از ظلم به کسی که در برابر تو، هیچ یاری‌کننده‌ای به جز خداوند ندارد، بر حذر باش. (الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱، باب الظلم، حدیث ۵)

امام باقر(ع) همچنین فرمود: هنگامی که پدرم لحظات آخر عمر را می‌گذراند، مرا به سینه‌اش چسبانید و فرمود: «پسر جان! تو را به همان چیزی که پدرم (امام حسین(ع)) هنگام شهادت به آن وصیت کرد، سفارش می‌کنم و آن اینکه، یا بنی اصبر علی الحق و ان کان مرا؛ در راه حق، استقامت کن، گر چه تلخ باشد. (الکافی، ج ۲، ص ۹۱، باب النصر، حدیث ۱۳)

البته این دو سفارش در یک مجلس بیان شده ولی چون در کتب روائی از جمله اصول کافی برای تبویب و موضوع‌نگاری تقطیع و جدا شده به این گونه درآمده است. پس آن حضرت(ع) به فرزندش در هنگام وصیت همان سفارشی را دارد که امام حسین(ع) در هنگام شهادت بیان کرده است. این نشان می‌دهد که حق‌مداری و ظلم‌ستیزی از اصول بنیادین دین اسلام است.

با نگاهی به آموزه‌های قرآنی این معنا آشکار می‌شود که صراط مستقیمی که پیامبران در آن گام برداشتند و بر مدار آن عمل و حرکت کرده و از برخورداران نعمت الهی شدند، همان ظلم‌ستیزی و حق‌مداری بوده است. خداوند در سوره فاتحه بیان می‌کند که مومنان و مسلمانان باید از خداوند درخواست کنند تا در راه مستقیم کسانی که به آنان نعمت داده شده هدایت شوند و سپس در آیه ۶۹ سوره نساء، آن صراط مستقیم نعمت داده‌شدگان را بیان می‌کند که شامل راه النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین است. اما در این آیات مشخص نمی‌شود که اینان بر مدار کدامین عنصر اساسی زندگی خود را سامان داده‌اند؛ ولی از داستان حضرت موسی(ع) برمی‌آید که حق‌مداری و عدم همکاری و پشتیبانی از مجرمان مهم‌ترین اصلی است که زندگی این برگزیدگان الهی بر مدار آن بوده است. خداوند می‌فرماید: قال رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین، گفت: پروردگارا! به پاس اینکه به من انعام کرده‌ای هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود. (قصص، آیه ۱۷)

امام سجاد(ع) هشدار می‌دهد و می‌فرماید: هر کس مردم را عیب‌جویی کند و عیوب آنان را بازگو نماید، دیگران او را متهم به آنچه در او نیست می‌کنند.

السجاد
امام سجاد فرمود
هر کس به تقسیم الهی قانع باشد از بی‌نیازترین مردم است.
(کشف الغمه ج ۲، ص ۱۰۷)

طاعت خدا، ترک عیب‌گویی و انفاق از دوست‌داشتنی‌ها

عبودیت و بندگی خداوند در کلمات قرآنی و روایی به اشکال گوناگون و الفاظ متفاوت بیان شده است. در حقیقت به هر شکلی مردم را به عبودیت دعوت می‌کنند. اما این‌که عبودیت به چه شکلی کامل می‌شود خود مسئله‌ای که باید به آن توجه داشت. کسی واقعا عبدالله و بنده خداست که همانند خداوند عمل کند و صفات الهی را در خود بروز و ظهور دهد و به سخن دیگر خداگونه و متاله شود. برخی از کارها در زندگی نقش کامل‌تری را برای بروز و ظهور بندگی خدا و ایجاد و تحکیم ایمان دارد. از جمله این کارها می‌توان به بخشش از محبوب‌ها (آل عمران، آیه ۹۲) و ترک عیب‌جویی و غیبت دیگران اشاره کرد. (حجرات، آیات ۱۱ و ۱۲)

امام سجاد(ع) می‌فرماید: سه حالت و خصلت در هر یک از مومنین باشد در پناه خداوند خواهد بود و روز قیامت در سایه رحمت عرش الهی می‌باشد و از سختی‌ها و شداید محشر در امان است. اول آن‌که به مردم چیزی را دهد که از آنان برای خویش می‌خواهد (آنچه برای خود می‌پسندد را به آنان عطا کند)؛ دوم آن‌که قدم از قدم برندارد تا آنکه مطمئن شود آن حرکتش در راه اطاعت خداست یا معصیت و نافرمانی او؛ سوم از برادر مومن خود (به عیبی که در خود نیز دارد) عیب‌جویی نکند تا آنکه آن عیب را از خودش دور سازد. (تحف‌العقول: ص ۲۰۴، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۴۱، ح۳)

البته باید توجه داشت که کسی که عیب‌جویی می‌کند خودش در همین دنیا به همان عیب مبتلا خواهد شد. امام سجاد(ع) هشدار می‌دهد و می‌فرماید: من رمی‌الناس بما فیهم رموه بما لیس فیه؛ هر کس مردم را عیب‌جویی کند و عیوب آنان را بازگو نماید و سرزنش کند، دیگران او را متهم به آنچه در او نیست می‌کنند. (بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۲۶۱، ح ۶۴)

محاسبه نفس

انسان به جای آن‌که سرگرم عیب و نقص دیگران باشد، باید سرگرم مشکلات و نواقص خود باشد و در تکمیل خود بکوشد. پس به جای محاسبه دیگران و سبک و سنگین کردن زندگی و رفتار آنان، خودش را در ترازوی عدالت بگذارد و ارزش خود را بسنجد تا بتواند در اندیشه برطرف کردن نواقص خود باشد.

حضرت سجاد(ع) می‌فرماید: ای فرزند آدم، همیشه در عافیت و خیرخواهی، خواهی بود مادامی که از درون خود پنددهنده‌ای داشته باشی و محاسبه (نفس) از کارهای مهمت باشد و ترس از (عاقبت امور) سرلوحه‌ات شود. (مشکاةالانوار: ص ۲۴۶، بحارالانوار: ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۵)

پس کسی که به خود مشغول است دیگر وقت نمی‌کند تا به عیب دیگران بپردازد و عیب‌جویی و غیبت نماید. این‌گونه است که با محاسبه نفس و اشتغال به خود از دیگران غافل خواهد شد و خود را از هلاکت نجات می‌دهد.

امام سجاد(ع) می‌فرماید: سه چیز موجب نجات انسان مومن خواهد بود: نگهداری زبانش از حرف زدن درباره مردم و غیبت آنان؛ مشغول شدنش به خویشتن با کارهایی که برای آخرت و دنیایش مفید باشد؛ و بسیار گریستن بر اشتباهاتش. (تحف‌العقول: ص ۲۰۴؛ بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۴۰، ح۳)

پس انسان باید پیوسته خود را زیر نظر داشته باشد و مراقب باشد تا نفس طغیان نکند و راه بیراهه نرود و خودسرانه کاری انجام ندهد. انسانی که خودش را نگه می‌دارد بهترین کار را در حق خودش کرده است. امام سجاد(ع) در این‌باره می‌فرماید: الخیر کله صیانةالانسان نفسه؛ تمام سعادت و خوشبختی، حفظ (و کنترل اعضا و جوارح خود از هرگونه بدی) از سوی خویش است. (تحف‌العقول: ص ۲۰۱، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۳۶، ح۳)

چهار عامل کمال اسلام

اگر بخواهیم در مسیر درست زندگی قرار گیریم و بهترین زندگی را برای خود و دیگران درست کنیم باید کارهایی را داشته باشیم که نشانه کمال اسلام است؛ یعنی اهداف اسلام از زندگی در اعمال خودنمایی می‌کند که دانستن و عمل به آنها خیلی مهم است. این اعمال بهترین و زیباترین شکل زندگی را به آدمی می‌بخشد. امام سجاد(ع) می‌فرماید: چهار خصلت است که در هر کس باشد، ایمانش کامل، گناهانش بخشوده خواهد بود و در حالتی خداوند را ملاقات می‌کند که از او راضی و خشنود است: ۱. تقوای الهی با کارهایی که برای مردم به دوش می‌کشد؛ ۲. راستگویی و صداقت با مردم؛ ۳. حیا و پاکدامنی نسبت به تمام زشتی‌ها در پیشگاه خدا و مردم؛ ۴. خوش‌اخلاقی و خوش‌برخوردی با خانواده خود. (مشکاةالانوار: ص ۱۷۲؛ بحارالانوار: ج۶۶، ص ۳۸۵، ح ۴۸)

در این سخن امام(ع) بر عناصری چون تقوای الهی، صداقت، حیا و خوش‌خویی تاکید می‌کند. شکی نیست که این عناصر به تنهایی می‌تواند زندگی آدمی را دگرگون کند و بهترین زندگی را برای انسان بسازد. کسی که زندگی‌اش را بر این چهار عنصر پایه‌گذاری کند می‌تواند سعادت را در دنیا و آخرت تجربه کند و بهترین زندگی را برای خود و دیگران فراهم آورد.

کمال مسلمانی و معرفت

همان‌طوری که کمال اسلام در آن امور بود، کمال معرفت و مسلمانی در این است که از اموری خود را حفظ کرده و از خلق و خویی خاص خود را بهره‌مند سازد.

آن امام در این‌باره می‌فرماید: معرفت و کمال دین مسلمان در گرو رها کردن سخنان و حرف‌هایی است که به حالش سودی ندارد. همچنین از ریا و خودنمایی دوری جستن و در برابر مشکلات زندگی بردبار و شکیبا بودن و نیز دارای اخلاق پسندیده و نیک‌سیرت بودن است. (تحف‌العقول: ص۲۰۲، بحارالانوار: ج۲، ص۱۲۹، ح۱۱)

پس عناصری چون صمت، ترک ریا، حلم، صبر و خوش‌خویی، مهم‌ترین عناصر مسلمانی است. یعنی اگر بخواهیم مسلمانی شخص را ارزیابی کنیم باید ببینیم که اهل صمت و خموشی است یا آنکه پرگو و زیاده‌گوست؛ زیرا کمال عقل و ایمان در سکوت است. دیگر آنکه آیا اهل اخلاص است یا آنکه ریا می‌ورزد و سالوسی می‌کند؟ آیا عقل و صبر را باهم جمع کرده است؟ آیا صبر و استقامت در مصیبت‌ها و بلایا دارد؟ و آیا خوش‌خویی دارد یا بدخو است؟ اینها نشانه‌های مسلمانی است که باید در شخصی باشد و او را به آنها ارزیابی کرد.

حلال‌خواری و اعتدال در غرایز

بسیاری از مردم زندگی خویش را با حرام‌خواری تباه می‌کنند. روایت‌های بسیاری است که لقمه حرام، انسان را بدبخت و اهل شقاوت و دوزخ کرده است. کسانی که علیه امام‌حسین(ع) شمشیر زدند کسانی بودند که شکم‌هایشان از لقمه‌های حرام انباشته شده بود. خداوند در آیات قرآن بر حلال‌خواری تأکید بسیار دارد، چنانکه بر میانه‌روی و پاک و طیب‌خواری تأکید می‌ورزد. (بقره، آیه ۱۶۸؛ مؤمنون، آیه ۵۱؛ اعراف، آیه ۳۱) اقتصاد خانه و جامعه باید بر عنصر حلال و طیب و اعتدال سامان یابد. اسان باید حق همه اعضا را به درستی بشناسد و ادا کرده و ظلم و ستمی روا ندارد. حق شکم آن است که امام سجاد(ع) می‌فرماید: حقی که شکم بر تو دارد این است که آن را ظرف چیزهای حرام- چه کم و چه زیاد- قرار ندهی و (نیز) در چیزهای حلال میانه‌روی کنی. (تحف‌العقول: ص ۲۱۰؛ بحارالانوار: ج۷۵، ص۱۳۶، ح۳)

امام(ع) در جایی دیگر می‌فرماید: کسی که مشتاق بهشت است در انجام کارهای نیک، سرعت می‌نماید و شهوات را زیرپا می‌گذارد و هر کس از آتش جهنم هراسناک باشد به درگاه خداوند از گناهانش توبه می‌کند و از گناهان و چیزهای حرام روی برمی‌گرداند. (تحف‌العقول: ص۲۰۳، بحارالانوار: ج۷۵، ص۱۳۹، ح۳)

بنابراین نباید انسان در پاسخگویی به شهوات زیاده‌روی کند و به میزان نیاز باید پاسخگو باشد و اجازه ندهد که شهوات به ویژه شهوات غذایی و جنسی او را به حرام‌خواری و زناکاری بکشاند و اگر خطا و گناهی کرد به سرعت توبه کند و به سرعت از گناه و حرام روی برگرداند و اجازه ندهد که به آن عادت کرده و خو گیرد. آن حضرت می‌فرماید: ان أفضل الجهاد عفه البطن والفرج؛ با فضیلت‌ترین و مهم‌ترین مجاهدت‌ها، عفت شکم و عورت است از چیزهای حرام و شبهه‌ناک. (مشکاة الانوار: ص۱۵۷، ص ۲۰)

امام باقر(ع) فرمود: پدرم - امام سجاد(ع) - در لحظات آخر عمر، مرا به سینه‌اش چسبانید و فرمود: فرزندم! تو را وصیت می‌کنم به آنچه پدرم - امام حسین(ع) - هنگام شهادت به آن وصیت کرد و فرمود: پدرش به آن سفارش کرده است: ای فرزندم، از ظلم به کسی که در برابر تو، هیچ یاری‌کننده‌ای به جز خداوند ندارد، بر حذر باش.

دست طلب بازداشتن

انسان باید در زندگی اهل کرامت و شرافت باشد و به سادگی کرامت و شرافت خود را به لقمه‌ای نفروشد و خود را ذلیل و خوار نگرداند بلکه همواره عزت‌مدار و عزت‌محور باشد. البته انسان به طور طبیعی از یک فقره ذاتی رنج می‌برد ولی هرگز نباید اشتباه کند و فقرش را به غنای کس یا کسانی پیوند زند که خود آنان نیازمند دیگری هستند. بهتر آن است که به خدای غنی حمید مراجعه کرد و از کسی خواست که بی‌منت می‌دهد و بی‌درخواستی احسان می‌کند و بی‌مسألتی از فضل خویش جان می‌بخشد و تغذیه‌اش می‌کند. (فاطر، آیه۱۵) بنابراین دست دراز کردن به سوی خلق همان ذلت و خواری است که باید انسان از آن پرهیز کند. امام سجاد(ع) می‌فرماید: دست نیاز به سوی مردم دراز کردن، سبب ذلت و خواری در زندگی و در معاشرت خواهد بود و نیز موجب از بین رفتن حیا و کاهش وقار خواهد شد و همین خود فقر بالفعل است (که گریبانگیر شخص شده) و (اما) کم بودن نیازمندی‌ها از مردم خود غنا و توانمندی بالفعل است که شخص به آن آراسته است. (تحف‌العقول: ص۱۸۶، بحارالانوار: ج۷۱، ص۱۲، ح۲)

اهتمام به غذای جسم و روح

انسان مؤمن باید اهل تدبیر باشد و همه چیز را سبک و سنگین کرده و بسنجد. همان‌طوری که در غذای جسم باید ببیند که چه می‌خورد، از کجا می‌خورد و چه اندازه می‌خورد، باید بداند که در غذای روح آیا این مسائل را مراعات می‌کند یا آنکه تنها در مورد غذای جسم حساسیت دارد. در آیات قرآن آمده است: فلینظر الانسان الی طعامه؛ انسان باید در خوراکش بنگرد و دقت کند. (عبس، آیه۲۴) در روایات است که فرقی میان غذای جسم و روح نیست. امام سجاد(ع) می‌فرماید: عجبت لمن یحتمی من الطعام لمضرته، کیف لایحتمی من الذنب لمعرته؛ تعجب دارم از کسی که به خاطر ضررهای غذا نسبت به (تشخیص خوب و بد) خوراکش اهتمام می‌ورزد، چگونه نسبت به گناهان به خاطر زشتی و زیانش اهمیت نمی‌دهد. (أعیان الشیعه: ج۱، ص۶۴۵، بحارالانوار: ج۷۸، ص۱۵۸، ح۱۹)

عذرپذیری

انسان باید بداند که جز اهل عصمت و طهارت(ع) که خدا ایشان را از هرگونه خطا و گناه و مانند آن پاک داشته (احزاب، آیه۳۳) دیگران همه در معرض خطر و فتنه و خطا و اشتباه و گناه هستند. بنابراین، همان‌گونه که دوست دارد که دیگران از خطا و اشتباهش بگذرند و پوزشش را بپذیرند او نیز باید عذرپذیر باشد. امام سجاد(ع) می‌فرماید: چنانچه شخصی از سویی تو را بدگویی کند و سپس برگردد و از سوی دیگر پوزش طلبد، عذرخواهی او را پذیرا باش. (مشکاة الانوار: ص۲۲۹، س ۱۰، بحارالانوار: ج۷۸، ص۱۴۱، ح۳)

اینها تنها گوشه‌ای از روش‌های خوب زیستن در مکتب امام سجاد(ع) است که به خوبی نشان می‌دهد که امام (ع) خوب زیستن را چه می‌داند و از پیروانش چه می‌خواهد، باشد با بهره‌گیری از این آموزه‌ها خودسازی کرده و خود را به شفاعت ایشان در دنیا و آخرت نائل سازیم.

یکی از وظایف و تکالیف امام معصوم در مقام امامت، دعوت مردم به راه راست اسلام و پرهیز از کژروی و اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر است. از آن‌جا که فلسفه بعثت پیامبران از جمله پیامبر اکرم(ص) تعلیم و تزکیه در راستای برقراری عدالت در جامعه براساس کتاب قانون است (بقره، آیه ۱۵۱؛ حدید، آیه ۲۵)، از وظایف امام(ع) استمرار این حرکت در ساختار نظام ولایی است. از این رو امام حسین(ع) پس از برعهده گرفتن مسئولیت امامت به این وظیفه و تکلیف الهی عمل کرد. دعوت امت اسلام به بازگشت به سنت و سیره پیامبر(ص) و امیرمؤمنان علی(ع) در چارچوب مذاکره یادآورانه در همه زمان‌ها و مکان‌ها از جمله کربلا، در راستای اتمام حجت انجام می‌گیرد تا کسی را عذر و بهانه‌ای نباشد. در این مذاکرات هرگز کوششی انجام نشد تا از مواضع اصولی عقب‌نشینی شود، بلکه با حدت و شدت تمام بر پایه مواضع اصولی، دیگران را به بازگشت در مسیر راست و درست می‌خواند و حتی جان خویش و فرزندان و بستگان و دوستان را بر سر حفظ و حفاظت از مواضع اصولی اسلام می‌گذارد و مرگ خود و اسارت زنان و کودکان را خوشتر از آن می‌دارد که از مواضع اصولی عقب‌نشینی و عدول کند. در مطلب پیش‌رو اهداف و ماهیت و چرایی مذاکرات امام حسین(ع) تبیین شده است.

هدف و ماهیت مذاکرات امام حسین(ع)

مرتضی میرزائی

بازخوانی مذاکرات امام حسین(ع) می‌تواند نشان دهد که مذاکره آن حضرت(ع) برای بده و بستان‌ها و عقب‌نشینی از مواضع اصولی نیست، بلکه از باب اتمام‌حجت و دعوت و آگاهی‌بخشی و نیز بهانه‌سوزی است.

دعوت به حق و عدل در همه حال

از مهم‌ترین وظایف رهبران اسلامی، دعوت مردم به اسلام، حقانیت و عدالت است تا جایی که مردم خود برای عدالت و مطالبات حق خویش قیام کنند و با زور شمشیر در چارچوب کتاب قانون اسلام و حدود و احکام آن، سهم خویش را از هر چیزی مطالبه کنند و از مستکبران بگیرند. (حدید، آیه ۲۵)

از نظر آموزه‌های اسلامی، مردم باید به اموری دعوت شوند که دانستن آنها زمینه تغییر اساسی در فلسفه و سبک زندگی آنان ایجاد کند. لذا آموزه‌های وحیانی قرآن مملو از معارف و احکامی است که این مهم را تأمین می‌کند و دانستن و عمل به آنها موجب تغییر در سرنوشت انسان و زندگی او در دنیا و آخرت می‌شود. اسلام هرگز به زوائد علمی و عملی نپرداخته است و هر سخنی از آن حاوی پیامی تغییرساز در فلسفه و سبک زندگی انسان است. توصیه اسلام به مردم آن است تا علم نافع و عمل سودمند را همراه هم مد نظر قرار دهند و از علم و عملی که تغییر مثبت در زندگی ایجاد نمی‌کند پرهیز کنند.

از نظر اسلام، پیش از آنکه خداوند از جاهل و نادان بخواهد بیاموزد و دانا شود، از عالم و دانا پیمان گرفته تا بیاموزاند و تعلیم دهد؛ زیرا دانا می‌داند چه بگوید و چه بخواهد و نادان نمی‌داند و انگیزه‌ای برای یادگیری و عمل ندارد. از این رو پیامبر(ص) به عنوان دانا و توانای مطلق و کل، مأمور می‌شود تا دیگران را تعلیم دهد و درون آنان را با تصرف تکوینی تزکیه کند.

مذاکرات در راستای دعوت به اصول اسلام

امام حسین(ع) در راستای همین مسئولیت پیامبری به عنوان امام‌المسلمین، پس از به عهده گرفتن مسئولیت امامت، در اشکال گوناگون مردم را به اصول اساسی اسلام فرا می‌خواند. ایشان در مجالس گوناگون به مذاکره با دوست و دشمن از مخالفان می‌نشیند و با استناد به آیات و روایات و سنت و سیره پیامبر(ص) مردم را به حقانیت و مبارزه با فسق و فجور فرا می‌خواند. از آنجا که واژه مذاکره از ریشه ذکر به معنای یادآوری است، ایشان در همه این مذاکرات سنت و سیره عملی و رفتای پیامبر(ص) را گوشزد و بر اصول اساسی اسلام تأکید می‌کند.

مذاکرات آن حضرت(ع) هرگز در قالب بده و بستان و عقب‌نشینی از اصول نبوده است. ایشان زمین نمی‌داد تا وقت بخرد یا زمان نمی‌داد تا دشمن نفوذ کند و فرصت برای بازسازی پیدا کند. هر چند که در زمان معاویه، به سبب شرایطی همچون شعب ابی‌طالب(ع)، اهل بیت(ع) کاملاً در محاصره فکری و فرهنگی و اقتصادی و مانند آن بودند، ایشان باز از بیان حقیقت باز نمی‌ماند و سخنانشان با معاویه خود گواه روشنی بر این معنا و حقیقت است.

تزویرگری و تقدس نمایی معاویه از سویی و خشونت و کشتار بی‌امان انسانها از سوی دیگر، چنان روح و جان و قلب مردم را تسخیر کرده بود که هیچ کس نمی‌توانست سخنی علیه او بر زبان آورد. با این همه امام حسین(ع) در جلساتی که گاه با حضور معاویه بود، حقایق را بر زبان می‌راند و شاخ استکباری او را می‌شکست و بینی غرورش را به خاک می‌مالید.

پس از مرگ معاویه و خلافت وراثتی یزید که برخلاف پیمان نامه صلح با امام حسن مجتبی(ع) انجام شد، امام حسین(ع) فرصتی می‌یابد تا در یک فضای مناسب، در مقام اجرای وظیفه اسلامی امر به معروف و نهی از منکر، علیه امام الکفر قیام کند و مردم را به سمت و سویی هدایت کند که پیامبر(ص) بنیاد گذاشته بود. اگر این اقدام در این دوره انجام نمی‌گرفت، پیران امت که دوران پیامبر(ص) و امیر مؤمنان علی(ع) را دیده بودند می‌مردند و جوانان گمان می‌کردند که آنچه در جامعه در قالب اسلام خلافتی انجام می‌گیرد همان سنت و سیره رسول‌الله(ص) است. بنابراین، امت اسلام می‌مرد؛ زیرا با اسلامی خو می‌گرفت که زاده خلافت معاویه و افکار و رفتار پلید ضد اسلامی معاویه و امویان بود. از نظر آن حضرت(ع) با ساختاری که معاویه برای نظام اسلامی تعریف و ایجاد کرده و یزید با آن ویژگی‌های شخصیتی فاسقانه و فاجرانه مسئولیت رهبری امت را به دست گرفته بود، دیگر باید فاتحه اسلام خوانده می‌شد. ایشان می‌فرماید: «و علی الاسلام السلام اذ بلیت الامه براع مثل یزید؛ زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید شود، باید با اسلام خداحافظی کرد.» (لهوف، ص ۱۱؛ بحارالانوار، ج ۱ ص ۱۸۴)

امام حسین(ع) در نامه‌ای به جمعی از بزرگان بصره، هدف از قیام بر ضد حکومت یزید را احیای سنت پیامبر(ص) بیان می‌فرماید: «و انا ادعوکم الی کتاب الله و سنة نبیه(ص) فان السنة قد امیتت؛ من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم؛ چرا که (این گروه) سنت پیامبر را از بین برده‌اند». (تاریخ طبری، ج ۴ ص ۲۶۵)

در وصیت‌نامه آن حضرت آمده است: انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسداً و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن‌المنکر؛ من برای خود سری و خوش‌گذرانی، فساد و ستمگری، از مدینه خارج نشدم، بلکه برای اصلاح امت جدم قیام نمودم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. (مقتل مقرم، ص ۱۵۶)

در حقیقت معاویه بدعت‌ها آفرید و یزید بر آن افزود تا جایی که در رفتار عملی خویش بدعت را فرهنگ‌سازی کرد و مردم را در دربار خویش به بیهودگی و لهو و لعب ترغیب می‌کرد. از همین رو امام حسین(ع) در همان نامه‌ای که به بزرگان بصره نوشته بود، فرموده است: «و ان البدعه قد احییت؛ این گروه بدعت (در دین) را احیا کردند».

همچنین امام حسین(ع) در مسیر کربلا، با فرزدق ملاقات می‌کند و از خلافکاری‌های حاکمان شام و قیام برای نصرت دین خدا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «ای فرزدق! اینان گروهی هستند که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکارا ساختند و حدود الهی را از میان بردند و باده‌ها نوشیدند و دارایی‌های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خدا و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم، تا آئین خدا پیروز و برتر باشد». (تذکر الخواص، ص ۲۱۷)

مذاکرات امام حسین(ع) در مدینه و مکه و کربلا

امام حسین(ع) براساس همان مبانی اسلام، اصل را بر روشنگری می‌گذارد و تلاش می‌کند تا مردم را به حق و حقانیت دعوت کرده و آنان را به قیام عمومی علیه ظلم و ستم ترغیب نماید؛ زیرا اسلام نمی‌خواهد با معجزه یا زور، عدالت و حقانیت را بر جامعه حاکم سازد، بلکه می‌خواهد مردم خودشان با قدرت، عدالت و حق را بخواهند و اجرا کنند و علیه ظالم و مستکبر قیام کنند. (نساء، آیه ۷۹؛ حدید، آیه ۲۵)

در همه مذاکراتی که امام حسین(ع) در نزد حاکم مدینه و جاهای دیگر انجام می‌دهد، هدف از مذاکره، کوتاه آمدن از اصول و مواضع اصولی اسلام و خودش به عنوان امام و نماینده حقیقی خدا و مردم نیست، بلکه تأکید و یادآوری اصول به مخالفان و دشمنان است تا به مسیر راست در آیند و از ظلم و ستم و تباهی و فساد پرهیز کنند. در حقیقت هدف از این مذاکرات اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر در برابر سلطان ظالم و جائر و طاعت خدا است نه معصیت خدا برای رضایت سلطان.

حضرت سیدالشهداء(ع) بعد از هلاکت معاویه، زمانی که از سوی والی مدینه به بیعت با یزید فراخوانده شد، به شدت برآشفت و آن را مردود شمرد و شبانگاه به سوی قبر پیامبر(ص) رفت و در نیایش با خداوند چنین عرضه داشت: «خداوندا! این قبر پیامبر تو محمد(ص) است و من هم فرزند دختر اویم. از آنچه برای من پیش آمده، تو آگاهی. خداوندا! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم». (بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۲۸)

آن حضرت خطبه‌ای دیگر دارد که به گفته برخی علما، این خطبه در منا ایراد شده است. در این خطبه امام، ثمره امر به معروف و نهی از منکر را چنین بیان می‌فرماید: «خدا از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان تکلیف واجبی از سوی خود، آغاز کرده است؛ زیرا می‌دانست که اگر این دو فریضه ادا و برپا شود، همه فرایض از آسان و دشوار، برپا شوند و این از آن‌رو است که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است و توأم است با رد مظالم، مخالفت با ظالم، تقسیم بیت‌المال و غنایم، گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موردی که شایسته آن است». (تحف العقول، ص ۲۳۷)

آن حضرت(ع) در مذاکراتی که با لشکر دشمن دارد به اصول خویش تأکید می‌کند و هرگز از مواضع اصولی خود یک گام نیز عقب‌نشینی نمی‌کند، بلکه تنها از باب یادآوری به دشمن و مخالفان و اتمام‌حجت است که در قالب دعوت دیگران به حق و عدالت به انجام آن مبادرت می‌ورزد. امام حسین(ع) در خطبه‌ای دیگر که در مسیر کربلا در جمع لشکریان حر ایراد کرد، فرمود: «الا ترون الی الحق لا یعمل به، و الی الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المومن فی لقاء ربه حقا حقا؛ آیا نمی‌بینید به حق عمل و از باطل جلوگیری نمی‌شود. در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است که به دیدار پروردگارش راغب باشد». (بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۱)

امام(ع) با این کلمات هم هدف خویش را از قیام و حرکتش بیان می‌کند و هم آمادگی‌اش را برای شهادت در راه مبارزه با باطل و احیای دین خدا اعلام می‌دارد.

اتمام‌حجت و بستن راه بهانه بر مخالفان و دشمنان

یکی از اقدامات امام حسین(ع) در راستای اتمام‌حجت و بستن راه بهانه بر دشمنان، استفاده از راهکارهایی است که ضمن حفظ مواضع اصولی، فرصت بهانه‌جویی را از آنان می‌گیرد. آن حضرت(ع) می‌دانست که دشمن بر آن است که ایشان را حذف فیزیکی کند. خارج شدن ایشان از مدینه و نیز رها کردن حج در زمانی که دانسته شد دشمن می‌خواهد در مراسم حج خون ایشان را بریزد بی‌آنکه تأثیر مثبتی برای تغییر در جامعه بگذارد، خود گواهی روشن از این آگاهی است.

آن حضرت(ع) برای آنکه بهانه‌های واهی دشمن را از میان بردارد و حجت را بر آنان تمام کند، به مذاکرات در کربلا می‌پیوندد همان طوری که پیش از این در مدینه در نزد حاکم وقت عمل کرده بود تا بدین صورت فرصتی به دست آورد و مواضع اصولی خویش را تبیین کرده و ناآگاهان را آگاه و آگاهان را رسوا سازد.

بازخوانی مذاکرات امام حسین(ع) می‌تواند نشان دهد که مذاکره آن حضرت(ع) برای بده و بستان‌ها و عقب‌نشینی از مواضع اصولی نیست، بلکه از باب اتمام‌حجت و دعوت و آگاهی‌بخشی و نیز بهانه‌سوزی است.

در روایت است وقتی عمرسعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود امام حسین(ع) ایستاد. فرستاده عمرسعد نزد امام آمد. سلام کرد و نامه ابن‌سعد را به امام تقدیم نمود و عرض کرد: مولای من! چرا به دیار ما آمده‌ای؟ امام در پاسخ فرمود: مردم شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کردند و اگر از آمدن من ناخشنودند بازخواهم گشت! (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۱؛ ارشاد مفید، ص ۴۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳).

آن حضرت(ع) در حقیقت در این گفت‌وگوی کوتاه مطالبی را یادآور می‌شود. اینکه به دعوت مردم آمده و مهمان است؛ دیگر آنکه اگر مردم ناخوش دارند بازمی‌گردد؛ زیرا اگر حضور حاضر و خواست مردم نباشد نمی‌توان بر آنان حکومت و خلافت کرد و خلافت غیر از امامت است. هر چند که امام همان خلیفه واقعی است، ولی اگر مردم نخواستند نمی‌توان به زور آنان را مجبور به پذیرش کرد. امامت در مقام خلافت الهی به عنوان مجرای فیض الهی برماسوی‌الله است، اما خلافت ظاهری، حکومتی است که مشروط به پذیرش مردم است و اگر آنها نپذیرند به خود ظلم کرده و باید در قیامت پاسخگو باشند. امام وظیفه ندارد که خود را به زور شمشیر حاکم و خلیفه کند.

سلام بر حسین
امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا:
اَلا تَرَوْنَ اَنَّ الْحَقَّ لا یُعْمَلُ بِهِ وَ اَنَّ الْباطِلَ لا یُتَناهی عَنْهُ
ای مردم... آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل خودداری نمی گردد؟

از این عبارت فهمیده نمی‌شود که امام (ع) از مواضع اصولی یعنی امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر عدول کرده است بلکه از خلافت ظاهری دست می‌شوید که به دعوت مردم کوفه انجام گرفته و اینک بر خلاف پیمان و دعوت خویش رفتار می‌کنند.

در همه مذاکراتی که امام حسین(ع) در نزد حاکم مدینه و جاهای دیگر انجام می‌دهد، هدف از مذاکره، کوتاه آمدن از اصول و مواضع اصولی اسلام و خودش به عنوان امام و نماینده حقیقی خدا و مردم نیست، بلکه تأکید و یادآوری اصول به مخالفان و دشمنان است تا به مسیر راست در آیند و از ظلم و ستم و تباهی و فساد پرهیز کنند. در حقیقت هدف از این مذاکرات اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر در برابر سلطان ظالم و جائر و طاعت خدا است نه معصیت خدا برای رضایت سلطان.

همچنین خوارزمی روایت کرده است: امام(ع) به فرستاده عمرسعد فرمود: از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار نیامده‌ام، بلکه مردم این دیار مرا دعوت کردند تا به نزدشان بیایم و با من بیعت کنند و مرا از دشمنانم بازدارند و یاری‌ام کنند، پس اگر ناخشنودند از راهی که آمده‌ام بازمی‌گردم (مقتل‌الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۱).

این عبارت نیز همانند روایت پیشین است و هرگز به معنای عدول از مواضع اصولی نیست، بلکه اتمام‌حجت و بازستادن بهانه‌جویی دشمن و مخالفان است.

راویان اخبار نقل کرده‌اند: وقتی فرستاده عمرسعد بازگشت و او را از جریان امر باخبر ساخت، ابن‌سعد گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین(ع) برهاند.

آنگاه این خواسته امام را به اطلاع «ابن زیاد» رساند ولی او در پاسخ نوشت: «از حسین‌بن‌علی» بخواه، تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند. اگر چنین کرد، ما نظرخود را خواهیم نوشت...!».

چون نامه ابن‌زیاد به دست ابن‌سعد رسید، گفت: «تصور من این است که عبیدالله‌بن‌زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست».

عمرسعد، متن نامه عبیدالله بن زیاد را نزد امام حسین(ع) فرستاد.

امام(ع) فرمود: «لا اجیب ابن زیاد بذلک ابداً، فهل هو الا الموت، فمرحبا به»؛ من هرگز به این نامه ابن‌زیاد پاسخ نخواهم داد. آیا بالاتر از مرگ سرانجامی خواهد بود؟! خوشا چنین مرگی! (اخبار الطوال، ص ۲۵۳).

بر این اساس امام حسین(ع) هرگز از مواضع اصولی خود کوتاه نیامده و عقب‌نشینی نکرده است و مذاکرات به معنای عقب‌نشینی از مواضع اصولی نبوده است که برخی همواره دنبال آن بوده و توجیه‌گر آن هستند.

خداوند به پیامبر(ص) هشدار می‌دهد که اگر از مواضع اصولی و علمی خود کوتاه بیاید، باید آماده مجازات و غضب الهی باشد و همچنین باید بپذیرد که از گفتمان اسلامی به طور کامل دست بشویید؛ زیرا دشمن جز به تغییر گفتمان و آیین اسلام رضایت نمی‌دهد. خداوند می‌فرماید: هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، (تا به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی و) از آیین (تحریف‌یافته) آنان، پیروی کنی. بگو؛ «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود. (بقره، آیه ۱۲۰)

در جایی دیگر می‌فرماید: اگر آنان از وضع شما آگاه شوند، سنگسارتان می‌کنند؛ یا شما را به آیین خویش باز می‌گردانند؛ در آن صورت، هرگز روی رستگاری را نخواهید دید!» (کهف، آیه ۲۰)

بنابراین، امام حسین(ع) که قرآن مجسم و ناطق است و فلسفه و سبک زندگی خود را از آن و سنت و سیره پیامبر(ص) و امیر مؤمنان علی(ع) گرفته است، هرگز تن به عقب‌نشینی از مواضع اصولی نمی‌دهد و به این هدف و قصد مذاکره نمی‌کند.

در روایت است که درعصر تاسوعا، امام‌حسین(ع) قاصدی نزد عمرسعد روانه ساخت که می‌خواهم شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشیم. چون شب فرا رسید ابن‌سعد با بیست نفر از یارانش و امام حسین(ع) نیز با بیست تن از یاران خود در محل موعود حضور یافتند.

امام به یاران خود دستور داد تا دور شوند و تنها عباس، برادرش و علی اکبر، فرزندش را نزد خود نگاه داشت. همین طور ابن‌سعد نیز به جز فرزندش حفص و غلامش، به بقیه دستور داد دور شوند.

ابتدا امام حسین(ع) آغاز سخن کرد و فرمود: وای بر تو، ای پسر سعد، آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، هراس نداری؟ آیا با من می‌جنگی در حالی که می‌دانی من پسر چه کسی هستم؟ این گروه را رها کن و با ما باش که این موجب نزدیکی تو به خداست.

ابن‌سعد گفت: اگر از این گروه جدا شوم می‌ترسم خانه‌ام را ویران کنند. امام فرمود: من آن را برای تو می‌سازم. ابن‌سعد گفت: من بیمناکم که اموالم مصادره گردد. امام حسین(ع) فرمود: من از مال خودم در حجاز، بهتر از آن را به تو می‌دهم.

ابن‌سعد گفت: من از جان خانواده‌ام بیمناکم [می‌ترسم ابن‌زیاد بر آنان خشم گیرد و همه را از دم شمشیر بگذراند].

امام هنگامی که مشاهده کرد ابن‌سعد از تصمیم خود بازنمی‌گردد، سکوت کرد و پاسخی نداد و از وی روبرگرداند و در حالی که از جا برمی‌خاست، فرمود: تو را چه می‌شود! خداوند به‌زودی در بسترت جانت را بگیرد و تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار ناچیزی، نخوری.

ابن‌سعد گستاخانه به استهزاء گفت: جو عراق مرا کافی است! (فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۴-۱۶۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸-۳۸۹).

بدین ترتیب امام حسین(ع) در هر گام به اتمام حجت می‌پردازد تا هیچ کس فردا، ادعای بی‌اطلاعی نکند و بهانه‌ای نداشته باشد. بهانه‌جویی‌های ابن‌سعد را پاسخی درخور می‌دهد. جالب اینکه فرمانده لشکر دشمن نیز تلویحاً حقانیت امام(ع) و ناحق بودن دشمن او را تصدیق می‌کند، تنها عذرش ترس از بی‌رحمی و قساوت آنهاست و این اعتراف جالبی است!

از سوی دیگر تمام تلاش امام حسین خاموش کردن آتش جنگ است و تمام تلاش دشمن افروختن این آتش است، غافل از این که این آتش سرانجام شعله می‌کشد و تمام حکومت دودمان بنی‌امیه را در کام خود فرو می‌برد (عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، زیرنظر آیت‌الله مکارم شیرازی، ص ۳۸۶).

امام حسین(ع) اهل مذاکره به معنای یادآوری اصول و مبانی برای مخالفان است نه مذاکره به معنای بده و بستان. از این رو پس از مذاکره و دعوت به حقیقت و عدالت براساس کتاب و سنت و سیره پیامبر(ص)، شمشیر برمی‌گیرد و علیه مدافعان و حافظان نظام جور و ظلم قیام می‌کند و با شدت تمام بر آن می‌شود تا ریشه ظلم را با فریاد «هیهات مناالذله» برکند و انسان‌های گمراه را با خون بر زمین ریخته خویش و اهل‌بیت(ع) بیدار کند؛ زیرا این مردمان چنان در خواب شهوت و بدعت خفته‌اند که جز خون سرور جوانان اهل بهشت آنان را بیدار نمی‌کند.